

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

بعد از اینکه مقدماتی را تا به حال مطرح کردیم به اینجا می‌رسیم که جایگاه فقه سیاسی از حیث تقسیم‌بندی که در علم فقه وجود دارد کجاست؟ [برای پاسخ به این پرسش ابتدا] باید به تقسیم‌بندی‌هایی که در علم فقه شده، اشاره‌ای کنیم تا ببینیم [نظریه] تحقیق چیست و باید چه تقسیمی را ارائه بدهیم؟

در هر علمی تقسیم‌گویی مسائل آن علم است، تقسیم یک آینه‌ای است از مسائلی که در آن علم درباره او بحث می‌شود. مثلاً فرض کنید در منطق مباحث را به تصور و تصدیق تقسیم می‌کنند، این یک آینه‌ای است از اینکه مباحثی که مربوط به تصورات است مسائلی که مربوط به تصدیقات است [در آن علم بحث می‌شود]، یا در سایر علوم در خود فلسفه هم تقسیم‌بندی وجود دارد؛ یک الهیات بالمعنی الاعم وجود دارد و یک الهیات بالمعنی الاخص وجود دارد، بالمعنی الاعم راجع به مطلق هستی است، وجود چیست؛ مراتب وجود چیست؛ احکام وجود چیست؛ [وجود] اصیل است یا ماهیت اصیل است؟ اما الهیات بالمعنی الاخص مباحث مربوط به خدای تبارک و تعالی، صفات خدای تبارک و تعالی، افعال خدای تبارک و تعالی و این گونه امور است. یا در علم اصول محل بحث است که چه تقسیمی را باید برای علم اصول ارائه بدهیم.

این بحث [تقسیمات فقه] درست است که بحث علمی و استدلالی نیست چه بسا یک مقدار هم خسته کننده باشد اما یک نمایی از فقه است برای کسی که می‌خواهد بدو یک نگاه اجمالی به فقه کند، بگوید فقه چیست؟ مسائلی چیست؟ تقسیم این اثر را دارد. بعد یک بحثی که پیش بیاید مثل بحث فقه سیاسی، [لازم است بدانیم] ما این را کجای این اقسام قرار بدهیم؟ در کدام قسم از این اقسام قرار بدهیم؟ این فایده تقسیم است که علاوه بر اینکه ذهن مخاطب و متعلم را به نحو اجمال به آن علم آشنا می‌کند؛ بعداً اگر یک مسئله‌ی جدیدی هم پیش بیاید، می‌داند که این را باید در چه بابی و در کدام قسمت قرار بدهد.

نظریات مطرح پیرامون تقسیم فقه

اینجا هم یک اشاره‌ای کنیم از تقسیم‌هایی که در کلمات فقها برای فقه بوده و بعد ببینیم تقسیم صحیح چیست؟

نظریه سلار پیرامون تقسیم فقه^[1]

اولین تقسیم‌بندی را در فقه، مرحوم سلار در مراسم دارد که متوفای 448ق در قرن پنجم است. ایشان فقه را به عبادات و معاملات تقسیم کرده است؛ همین تقسیم‌بندی معروف که یک بخش فقه عبادات است و یک بخش هم معاملات است تقریباً

اینطور فکر کرده افعالی که انسان انجام می‌دهد از این دو حال خارج نیست؛ یا قصد قربت در آن معتبر است که می‌گوئیم عبادت، یا قصد قربت در آن معتبر نیست. هر چه که قصد قربت در آن معتبر نباشد را معامله می‌گوئید، دیگران هم گفتند این معامله بالمعنی الاعم است.

این تقسیم درست است یک قدم جلو می‌رود [از این جهت] که افعالی که مکلف انجام می‌دهد علی‌قسمین است؛ در برخی قصد قربت معتبر است و در برخی دیگر معتبر نیست. اما اینکه حقیقت معامله چیست؛ خود این روشن نمی‌کند و یک چیز به نحو مجمل هست.

نظریه ابوالصلاح حلبی^[2]

تقسیم دوم را ابو‌الصلاح حلبی در کافی آورده است. ابوالصلاح متوفای 447ق است و یک سال قبل از سلار فوت شده [است]. وی فقه را به سه قسم تقسیم کرده عبادات، محرمات و احکام. [اینکه] به چه ملاکی این تقسیم را انجام داده؛ گفته است افعالی که انسان انجام می‌دهد یا لحاظ مصلحت در آن شده که می‌شود عبادت، یا لحاظ مفسده در آن شده که می‌شود محرم، یا اصلاً یک فعلی است که نه لحاظ مصلحت و نه مفسده [در آن وجود دارد، مانند] بسیاری از معاملاتی که ما داریم. فرض کنید روی این بیان خود ارث اصلاً اینطور نیست که بگوئیم به ملاک المصلحه شارع آمده این کار را کرده، خود بیع، اجاره، یک کسی مالش را می‌فروشد، هیچ وقت بحث نمی‌کنیم که آیا این فروش برای بایع مصلحت دارد؛ برای مشتری مصلحت دارد یا نه؛ اصلاً ملاک مصلحت در [در جواز بیع] آن دخالتی ندارد، ابوالصلاح از این قسم، تعبیر کرده به احکام.

بعید نیست که این احکام همان معاملاتی باشد که در کلام سلار بوده ولی از آن تعبیر می‌کند به احکام. کلمه احکام تطورات مختلفی دارد، عرض کردم یک معنای احکام آن است که لا یتبر فیہ قصد القربه، یک معنایش این است که به معنای معاملات می‌آید، گاهی به معنای فرایض و ارث آمده در کلمات، ولی در این تقسیم‌بندی مراد این است: عبادات، محرمات و احکام.

نظریه قاضی ابن براج^[3]

تقسیم‌بندی سوم مال ابن‌براج است که متوفای 481ق است. ابن‌براج نیامده فقه را به عبادات و معاملات یا به آن تقسیم‌بندی دوم بیان کند، گفته این احکامی که داریم دو قسم است؛ یا مورد ابتلای همگان است و همیشه مورد ابتلاست؛ مثال زده و فرموده پنج تا هم هست، نماز، روزه، حج، جهاد و حقوق که مربوط به اموال است. اینها مورد ابتلای همیشگی بشر هستند یعنی فقه ما یک قسمش احکامی است که مورد ابتلای همیشگی است مثل نماز، روزه، حج، یک قسمی هم هست که مورد ابتلای همیشگی نیست.

این تقسیم پیداست که اصلاً تقسیم نیست. عرض کردم تقسیم باید آینه‌ای از مسائل باشد اولاً مسائل در زمانها مختلف [و متغیر] است در یک زمانی مورد ابتلاست و در زمان دیگری مورد ابتلا نیست! ثانیاً جهاد و حج را آورده جزء موارد ابتلا، حجّش را مسامحه کنیم اما جهاد در قدیم مورد ابتلا بوده در صدر اسلام، اما الآن که مورد ابتلا نیست و عرض کردم خود عام البلوا بودن یا نبودن یک معیار منطقی برای تقسیم، نیست. مثل اینکه یک وقت بیائیم تقسیم کنیم بگوئیم فقه علی قسمین، بعضی از اقسامش فروعاتش زیاد است و بعضی فروعاتش کم است، این که تقسیم نشد، یا بگوئیم فقه علی اقسام، بعضی از اقسام ادله اربعه برایش دلالت دارد و برخی هم فقط دلیل نقلی دارد، باز هم این تقسیم نیست. از این جور تقسیم‌ها بخواهیم بکنیم صد تا تقسیم داریم، بگوئیم فقه علی اقسام بعضی از اقسامش ادله اربعه دارد و بعضی فقط سه دلیل می‌آید، بعضی فقط دو دلیل و بعضی هم فقط یک دلیل می‌آید؛ این ثمّ ماذا، چه نتیجه‌ای به دست متعلم می‌دهد؛ یا بگوئیم فقه علی اقسام، بعضی‌ها قابلیت دلیل عقلی دارد و برخی قابلیت دلیل عقلی ندارد، اینها را نمی‌شود به عنوان تقسیم قرار بدهیم لذا این تقسیم هم تقسیم درستی نیست.

تقسیم چهارم تقسیم مرحوم محقق در شرایع است^[5] که بعد از ایشان این تقسیم را بسیاری [از فقهاء] تلقی به قبول کرده‌اند. مرحوم محقق این شرایعی که نوشته که کتاب بسیار مهمی است، اینقدر این کتاب مهم است که یک وقتی مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) از مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله علیه) نقل می‌کردند که ایشان یک روز در درس درباره عظمت این کتاب گفتند: مثل من قدرت بر اینکه یک صفحه مثل شرایع بنویسم ندارم! شرایع کتاب بسیار مهمی است. ایشان [فقه] را [به چهار قسم] تقسیم کرده است؛ عبادات، عقود، ایقاعات و احکام.

خود مرحوم محقق وجه این تقسیم را ذکر نکرده، لکن شهید اول وجهش را در کتاب القواعد و الفوائد ذکر کرده است. شهید اول در این کتاب القواعد و الفوائد در قاعده دوم می‌فرماید: الحكم الشرعی ینقسم إلى الخمسة المشهورة. حکم پنج قسم است: واجب، مستحب، مکروه، مباح و حرام. و ربما جعل السبب و المانع و الشرط مغایراً لها، فقها سبب را مثل دلوک شمس که سبب برای وجوب است، مانع را مثل نجاست که مانع از صلاة است، شرط مثل طهارت را گفتند اینها عنوان حکم ندارد و عنوان احکام وضعیه را دارد نه تکلیفیه. بعد فرموده و کل ذلك یعنی این احکام خمسہ ینحصر فی اربعة اقسام؛ العبادات و العقود و الايقاعات و الاحکام و وجه الحصر، بیانش را شهید دارد إن الحكم الشرعی إما أن تكون غایته الآخرة أو الغرض الاهم منه الدنيا، حکم شرعی یا غایتش آخرت است یا دنیا است و الاول یعنی آن احکامی که مربوط به غرض اخروی است را عبادات می‌گوئیم و الثانی آنچه مربوط به دنیا است إما أن يحتاج إلى عبارة أو لا، یا نیاز به لفظ دارد یا ندارد، آنچه نیاز به لفظ ندارد را می‌گوئیم احکام، یعنی آنچه صیغه یا عقدی در او وجود ندارد را تعبیر به احکام می‌کند، آنچه نیاز به عبارت دارد یا دو طرف لازم دارد را عقد می‌گوئیم و یا یک طرف کافی است می‌گوئیم ایقاع.^[6]

مقایسه تعریف ابوالصلاح و محقق

ملاحظه کردید که ابو الصلاح حلبی [فقه را] به جهت الملاک تقسیم کرد؛ گفت یا مصلحت دارد که می‌شود عبادت، یا مفسده دارد می‌شود محرم یا نه مصلحت و مفسده در آن لحاظ نمی‌شود، می‌شود احکام. اما اینجا مرحوم محقق یا مرحوم شهید بر حسب این بیانی که دارد به جهت آن غرض مترتب بر مسائل تقسیم می‌کند و می‌گوید غرض یا اخروی است یا دنیوی، اخروی می‌شود عبادت، و دنیوی هم می‌شود اقسام ثلاثه دیگر.

اشکال شهید مطهری بر تقسیم محقق^[7]

اینجا خود این تقسیم عبادات، عقود، ایقاعات و احکام از مرحوم آقای مطهری رضوان الله علیه نقل شده که ایشان به این تقسیم چهار اشکال دارد، می‌گوید طلاق و نکاح دو چیزی هستند که مربوط به امور خانوادگی بشر است، طلاق را در یک باب می‌برید و عقود را در یک باب! اجاره و جعاله خیلی ماهیتاً شبیه به هم هستند ولی اجاره را می‌برید در باب عقود و جعاله را می‌آورید در باب ایقاعات، یا صیغ و رمایه را با جهاد در حالی که صیغ و رمایه از مقدمات جهاد است اینها را در دو باب بردند، و بعد همین که در ذهن هم هست که شما کلمه احکام را می‌آئید بر قضا، اطعمه و اشربه، صید و ذبایح، ارث، [اطلاق می‌کنید] در حالی که بین اینها هیچ تناسبی وجود ندارد.

اگر بیان مرحوم شهید را یک مقداری دقت کنیم می‌گوئیم مانعی ندارد دو باب و یک غرض، اما برای تحقق این غرض دو جور سبب هست یک سبب عقد است و یک سبب ایقاع است، برای خرید بنده عقد لازم دارد و برای آزاد کردنش ایقاع است این دلیل نمی‌شود که اینها را در یک باب واحد قرار بدهیم ولو غرضشان هم واحد است! ولی برخی از این اشکالات به این تقسیم وارد است مخصوصاً اشکال آخر [شهید مطهری] که ما بیائیم قضا، اطعمه و اشربه، صید و ذبایح و ارث را کنار هم قرار بدهیم و اسمش را احکام بگذاریم و [حال آنکه] هیچ تناسبی هم بین اینها وجود ندارد.

پنجمین تقسیم را خود شهید اول در همین القواعد و الفوائد در قاعده چهارم [آورده که] می‌فرماید: لما ثبت فی علم الکلام أن أفعال الله تعالی معللةً بالاغراض، فعل خدا هدف و غرض دارد، و أن الغرض يستحيل كونه قبيحاً، غرض هم حتماً باید یک چیز خوبی باشد و يستحيل عوده إليه تعالی، عودش به خدا هم محال است. [سپس] نتیجه می‌گیرد که غرض تمام افعال خدا به بشر برمی‌گردد، ثبت کونه بغرض يعود إلى المكلف. تشریح یکی از افعال خداست و ذلك الغرض إما جلب نفع إلى المكلف أو دفع ضررٍ عنه، غرض یا رسیدن یک نفعی به این مکلف است و یا دور کردن یک ضرری از آن است و كلاهما قد ينسبان إلى الدنيا و قد ينسبان إلى الآخرة، این نفع و ضرر یا اخروی است یا دنیوی، فالاحكام الشرعية لا تخلوا عن هذه الاربعة، بعد هم اینجا می‌فرماید: و ربما اجتمع فی الحكم اکثر من غرضٍ واحدٍ یک مثالی هم می‌زند که گاهی اوقات در یک فعل هم غرض دنیوی وجود دارد و هم غرض اخروی، هم عنوان جلب منفعت وجود دارد و هم دفع ضرر.

بعد هم در قاعده‌ی پنجم - این کتاب القواعد و الفوائد را حتماً تهیه کنید و این مباحث را ببینید -، می‌فرماید: کل حکم شرعی يكون الغرض الایم منه الآخرة إما لجلب النفع فیها حول الدفع الضرر فیها، هر حکم شرعی که غرض اخروی دارد یا برای جلب نفع یا دفع ضرر یسُمی عبادۀ أو کفارة، یا به او عبادت می‌گویند یا کفاره، بعد هم می‌گوید بین عبادت و کفاره، عموم و خصوص مطلق است؛ کل کفارة عبادۀ و لیس کل عبادۀ کفارة.

اینجا شروع می‌کنند ایشان برای جلب نفع و دفع ضرر که می‌گویند مقصودین بالاصالة أو بالتبعیة توضیحاتی می‌دهند، بعد می‌فرماید فالاول یعنی مقصود بالاصاله است، اقسامش را تقسیم می‌کند و الثانی ما تكون المصلحة مقصودةً بالتبع این را ذکر می‌کند فهو کل وسیلةً إلى المدرك بالهواس أو إلى حفظ المقاصد، در قاعده هفتم می‌فرماید: الوسائل خمسٌ، اینها توضیح همان معامله‌ای است که در قاعده ششم، شهید بیان کرده که اینها را خودتان مراجعه کنید.

فیض آمده فقه را دو فن کرده: (1) عبادات و سیاسات (2) عادات و معاملات. هر فنی را هم شش مفتاح برایش ذکر کرده، در عبادات و سیاسات مفتاح اول صلاة، نجاسات و طهارت. مفتاح دوم زکات، خمس و صدقات، مفتاح سوم صیام، اعتکاف و کفارات، مفتاح چهارم حج، عمره، زیارات، پنجم نذر و عهد، ششم حسبه که عمدتاً سیاسات در این است، حسبه، حدود، دفاع، قصاص، دیات، همه را در مفتاح ششم و یک خاتمه‌ای که جنائز و احکام وصیت آورده.^[10]

در فن دوم که عادات و معاملات است هم شش مفتاح ذکر کرده، مفتاح اول مطاعم و مشارب، احکام صید و ذبائح. مفتاح دوم مناکح و موالید، طلاق و نکاح و لعان و ظهار و همه اینها را آورده. مفتاح سوم معایش و مکاسب، احیای موات، استحقاق، بیع، ربا، شفعه، شرکت، مضارعه، مساقات، اجاره، جعاله، صلح، اقاله، دین، قرض. مفتاح چهارم مباحث مربوط به عطایا و هدیه‌ها، وقف، سکنی. مفتاح پنجم قضا و شهادت، مفتاح ششم ارث. یک خاتمه‌ای هم دارد در حیل شرعی.^[11]

اول کسی که ظاهراً عنوان سیاسات را در تقسیم‌بندی آورده مرحوم فیض کاشانی اعلی الله مقامه الشریف است ولی این یک تقسیم‌بندی هست که یک عنوانی را به میدان آورده، فن عبادات و سیاسات.

ما در آن مختاری که خودمان می‌خواهیم بگوئیم اشکالی که بر اینها وارد می‌شود روشن می‌شود، در هر مفتاحی درست است باز تا یک حدی رعایت شده اما بین نجاسات و صلاة چه تناسبی است؟ حتی الامکان رعایت تناسب را کرده مرحوم فیض، ولی باز خود همین، می‌گوئیم شما اصلاً معاملات را کنار عادات گذاشتید، فن عادات و معاملات.

نظير اين تقسيم را صاحب مفتاح الكرامه دارد كه گفته فقه چهار قسم است، عبادات، عادات، معاملات و سياسات. يعنى همان دو فن فيض را كه هر فنّ دو عنوان داشت از اول گفته چهار قسم مستقل، اين خواسته بعضى از اشكالاتى كه به تقسيم فيض وارد مى شود را حل كند منتهى نشد مفتاح الكرامه را مراجعه كنم. اين تقسيم بندي كه صاحب مفتاح الكرامه دارد بر اساس مقاصد الشريعه است، چون شريعت بر پنج محور مقاصد خودش را تنظيم کرده: دين، نفس، عقل، نسب و مال. اين محور برای مقاصد الشريعه است.^[13] اصل اين عنوان در كلمات اهل سنت بوده و بعد آمده در كلمات شيعه هم وارد شده است. آنها مى گویند مقاصد الشريعه خمسة البته قدمایشان مى گفتند خمسة اما متأخرينشان اضافه کردند كه يكى از بحث های مهم اينست كه چه كسى گفته مقاصد الشريعه اين پنج تاست. آن پنج تا كه مسلم است يكيش دين است و گفته اند هر چه مربوط به دين مى شود را عبادت مى ناميم، هر چه مربوط به نفس مى شود اسمش را قصاص و ديّات مى گذاريم، هر چه مربوط به عقل مى شود محرّمات است مثل حرمت شراب كه مضمّىّ برای عقل است، هر چه مربوط به نسب مى شود مثل ازدواج و طلاق و ... مال اينهاست و هر چه مربوط به مال مى شود را معاملات مى گوئيم، اين اشكالاتش خيلى روشن است. اولاً در فقه بحث خمس داريم كه مربوط به مال مى شود، زكات مربوط به مال مى شود، اين اصلاً عنوان معامله را ندارد كه ما بگوئيم هر چه مربوط به مال مى شود عنوان معامله را دارد، يا در مورد عقل بگوئيم مگر فقط آنچه مربوط به عقل است آن است كه بگوئيم چه چيز عقل انسان را قوی مى كند و چه چيز عقل انسان را زائل مى كند؟ يكى از مفاصد شراب اينست كه ازاله عقل مى كند ولى به اين ملاك حرام نشده [فقط ازاله عقل علت اين حكم] نيست، اين هم يكى از حكمت هایش هست، اينطور نيست كه به همين حكمت حرام شده باشد، حرمت شرب خمر حكمت های زيادى دارد. يا نکته ي ديگرى كه وجود دارد، [اين است كه مشخص نيست] سياسات در کدام يك از اين مقاصد خمس، قرار گرفته است؟ [به نظر مى رسد در پاسخ بايد گفت:] هيچ کدام.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. المراسم العلويه و الاحكام النبويه، قم: منشورات الحرمين، 1404 ق، ص28؛ إن الرسوم الشرعية تنقسم قسمين: عبادات و معاملات. فالعبادات تنقسم ستة أقسام: طهارة، و صلاة، و صوم، و حج، و اعتكاف، و زكاة. و المعاملات تنقسم قسمين: عقود و أحكام. فالعقود: النكاح و ما يتبعه، و البيوع و ما يتبعها، و الإجازات و أحكامها، و الإيمان، و النذر، و العتق، و التدبير، و المكاتبية، و الرهون، و الوديعة، و العارية، و المزارعة، و المساقاة، و الضمانات، و الكفالات، و الحوالات، و الوكالات، و الوقوف، و الصدقات، و الهبات، و الوصايا.

[2]. الكافي في الفقه، اصفهان: كتابخانه اميرالمؤمنين عليه السلام، ص109؛ التكليف الشرعي على ثلاثة أضرب: عبادات و محرّمات و أحكام. و العبادات على ضربين: مفروض و مسنون، و لكل وجه يجب امتثاله له فوجه الفرائض كون فعلها لطفاً في الواجب العقلي و اجتناب القبيح و يقبح تركها، لأنه ترك الواجب. و جهة السنن كونها لطفاً في المندوب العقلي، و لم يقبح تركها كما لم يقبح ترك ما هي لطف فيه. و جهة قبح المحرمات كون فعلها مفسدة داعياً إلى قبائح العقول، و صارفاً عن واجباتها، و يجب اجتنابها لأنه اجتناب القبيح. و وجه الأحكام ليعلم المكلف الوجه الذي له يحسن التصرف فيقف.

[3]. المهذب، قم: جامعه مدرسين، ج1، ص18؛ فصل: اعلم ان الشرعيات على ضربين: أحدهما: أعم في بلوى المكلف بها و الآخر ليس كذلك. فإما الأعم: فهو الصلاة و حقوق الأموال و الصوم و الحج و الجهاد. و اما ما ليس كذلك فهو ما عدا هذه.

[4]. ابى القاسم نجم الدين جعفر بن الحسن بن ابى زكريا يحيى بن الحسن بن سعيد هذلي، مشهور به «محقق» و محقق حلي (676 - 602 ق).

[5]. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسه اسماعيليان، 1408 ق، ج دوم، ج1، ص2 و ج2، ص3، ص2 و ص153؛ و هو مبني على أقسام أربعة: القسم الأول في العبادات و هي عشرة... كتب و نبدأ بالأهم منها فالأهم.. القسم الثاني في العقود... القسم الثالث في الإيقاعات و هي أحد عشر كتاباً... القسم الرابع في الأحكام و هي اثنا عشر كتاباً.

[6]. محمد بن مكي، عاملی، شهيد اول، القواعد و الفوائد، قم: كتابفروشی مفيد، بی تا، ج1، ص31.

[7]. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج20، ص 123؛ محقق حلی در تقسیم خود عبادات را يك بخش قرار داده که جای ایراد نیست ولی در بخشهای دیگر نیازمندی به صیغه و بی نیاز بودن از آن، و طرفینی بودن صیغه یا يك طرفی بودن آن را ملاک تقسیم و جدا کردن قسمتها و گروه گروه شدن ابواب فقهی قرار داده است. در نتیجه نکاح و طلاق که هر دو مربوط به حقوق خانوادگی است. یکی برقراری پیوند زناشویی است و دیگری گسسته شدن آن۔ در دو گروه مختلف قرار گرفته اند، فقط به دلیل اینکه یکی عقد است و صیغه اش طرفینی است و دیگری ایقاع است و صیغه اش يك طرفی است. و همچنین اجاره و جُعالة با همه قرابت ذاتی و ماهوی میان آنها به دلیل اختلاف در عقد و ایقاع بودن از یکدیگر جدا شده و هر کدام در بخش جداگانه واقع شده اند. سبق و رمایه به دلیل اینکه مشتمل بر عقد است از جهاد که به خاطر آن تشریح شده به کلی جدا شده است. اقرار که از توابع کتاب القضاء است در بخشی غیر از بخش کتاب القضاء واقع شده است. کتاب القضاء و الاطعمة و الاشرية و کتاب الارث بدون هیچ مشابهتی به دلیل اینکه نه عبادتند و نه عقد و نه ایقاع، داخل در يك گروه شناخته شده اند.

اساساً کلمه «احکام» که هم در تقسیم «محقق» و هم در دو تقسیم دیگر آمده است در اینجا مفهومی نمی تواند داشته باشد، اصطلاحی است نه چندان مناسب برای ابوابی که نه از عباداتشان می توان شمرد و نه از عقود و نه از ایقاعات و نه از عادات و نه از سیاسات. شهید اول با آنکه در قواعد به توضیح مختصر تقسیم محقق پرداخته و تلویحاً از آن دفاع کرده است، خود عملاً در کتابهای خود آن را رعایت نکرده است.

[8]. محمد بن مکی عاملی، شهید اول، القواعد و الفوائد، قم: کتابفروشی مفید، بی تا، ج1، ص30.

[9]. کاشانی، فیض، محمد محسن ابن شاه مرتضی، مفاتیح الشرائع، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، بی تا.

[10]. مفاتیح الشرائع، ج1، ص9؛ فن العبادات و السياسات: و فيه كتب: مفاتیح الصلاة، مفاتیح الزکاة، مفاتیح الصیام، مفاتیح الحج، مفاتیح النذور و العهود، مفاتیح الحسبة و الحدود، خاتمة في الجنائز.

[11]. مفاتیح الشرائع، ج2، ص179؛ و فيه كتب: مفاتیح المطاعم و المشارب، مفاتیح المناکح و الموالید مفاتیح المعایش و المكاسب، مفاتیح العطايا و المروات، مفاتیح القضايا و الشهادات، مفاتیح الفرائض و الموارث، خاتمة في الحیل الشرعية. و یدخل في الأول أحكام الصيد و الذبائح، و في الثاني الطلاق و الخلع و المبرأة و اللعان و الظهار و الإیلاء، و في الثالث احياء الموات و الاصطياد و الاسترقاق و البيع و الربا و الشفعة و الشركة و المزارعة و المساقاة و الإجارة، و الجعالة و السبق و الصلح و الإقالة، و أحكام المداینات من القرض و الرهان و الضمان و الحوالة و الكفالة و تفلیس المديون و الإقرار و الإبراء، و سائر الأمانات و الضمانات من الودیعة و العارية و الغصب و الإتلاف و اللقطة، و أحكام التصرف بالنیابة من الولاية و الوكالة و الوصاية، و في الرابع الهبات و الهدایا و الوقوف و السكنی و الحبیس و الوصية بالمال و العتق و التدبیر و الكتابة.

[12]. عاملی، سید جواد بن محمد حسینی.

[13]. مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ج4، ص2؛ كتاب المتاجر (و فيه مقاصد) هذا أحد أقسام القسم الثاني من الفقه لأنهم قد قسموه إلى أقسام أربعة عبادات و عقود و إيقاعات و أحكام «و إن شئت قلت عبادات و عادات و معاملات و سياسات» و الوجه في الأول أن المبحوث عنه فيه إما أن يشترط فيه النية أو لا «الأول» الأول «الثاني» إما أن يعتبر فيه إيجاب و قبول و هو الثاني أو الأول خاصة و هو الثالث أو لا يعتبر فيه شيء منهما و هو الرابع «و في الثاني» أن المقصود إما انتظام أحوال النشأة الأولى أو الأخرى أو كليهما فإن كان الثاني فهو الأول أو الأول فيما أن يتعلق الغرض ببقاء الشخص أو النوع و هو الثاني أو المصالح المالية و هو الثالث أو الثالث فالرابع و المطلوب علي التقديرين حفظ المقاصد الخمس التي بنيت عليها الشرائع و الأديان و هي الدين و النفس و العقل و النسب و المال (فالدين) بالعبادات (و النفس) بشرح القصاص و الديات (و العقل) بحظر ما يزيله من المسكرات (و النسب) بالمناكح و المواليد (و المال) بالمعاملات و المداینات و الكل بالسياسات كالحدود و التعزيرات و القضايا و الشهادات.